

اقدس یغمائی

## یأس و ناامیدی معاصر

### در «آنتی گون» و «دختر وحشی»

کالیگولا قهرمان طاعنی نمایشنامه معروف آلبر کامو<sup>۱</sup> با فریادهای یأس آمیز می‌گفت: «نظم این دنیا آنطور که هست مرا قانع نمی‌کند.»<sup>۲</sup> و «در اطراف من همه دروغ است و ریا. من می‌خواهم که انسان در واقعیت زندگی کند.»<sup>۳</sup> ما کم و بیش همین فریاد را از حلقوم قهرمانان نمایشنامه‌های تراژیک انوی می‌شنویم. کالیگولا می‌تواند با سانی خواهر دوقلوی خود را در وجود آنتی گون بیابد که سخت بدنبال پاکسی است و با روشن بینی دردناک خاصی هیچگونه سازشی را با دنیای آلوده نمی‌پذیرد. نظام عالم هستی را کامل و دلخواه نمی‌بیند و با همه عشقی که بزندگی دارد، مرگ را انتخاب می‌کند.

### رتال جامع علوم انسانی

بهترین توجیه درباره قسمتی از آثار نمایشی انوی و بالاترین ارزش آن اینست که این آثار منعکس کننده تمایلات، خواسته‌ها، آرزوها و طرز فکر مردم اروپا بخصوص فرانسویهای قرن بیستم و شاهی بررنجها و نگرانیها و یأس و ناامیدی این نسل است که عفریت فقر و جنگ و انقلاب را بالای سر خود احساس می‌کنند. نسلی که تنها به خود اتکا، دارد و چون

۱- Albert Camus

۲- کالیگولا، چاپ گالیمار، صفحه ۱۲۰.

۳- کالیگولا، چاپ گالیمار، صفحه ۱۲۲.



ایمان مذهبی اش یا سست شده و یابکلی از بین رفته است، خود را راهبر و ناجی خویش می‌شمارد. این نسل بی‌هیچ امید به موفقیت همواره می‌کوشد تا برای رهایی از شرایط آشفته موقعیت بشر در روی زمین راه چاره‌ای بیابد و همواره نیز تلاشی مایوسانه<sup>۴</sup> و در عین حال پی‌گیر دارد. تقریباً بیشتر آثار ادبی قرن بیست اروپا از مبارزه بین انسان و سرنوشت و یا عبارت دیگر انسان و شرایط زندگی وی در این دنیا، نشانی دارد. و قهرمانان تراژدی‌های اروپایی، از قهرمانان نمایشنامه‌های پیراندلو<sup>۵</sup> و آلبر کامو گرفته تا انوی، از سرنوشتی که دارند راضی نیستند و می‌کوشند تا با آن مبارزه کنند. در دنیای قهرمانان تراژیک انوی یأس و ناامیدی بصورت وسوسه‌ای اجتناب‌ناپذیر در آمده است. این دنیا همان دنیای بیهودگی است که افراد بشر بدون هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای جز تصادف محض بزنگی در آن فراخوانده شده‌اند؛ دنیایی که از هیچ هدف عالی که بتواند آنرا توجیه کند، پیروی نمی‌کند؛ دنیایی که هرچ و مرج و آشفستگی در آن کالای رایج است و رنج و شر و بی‌عدالتی در آن توسعه‌ای روزافزون دارد و سرانجام پیروزمی‌شود. <sup>۶</sup> سنگینی این بی‌عدالتی بردوش حداقلیتی قرار می‌گیرد که از انصاف و اصالت ذاتی بیشتری برخوردارند و راهی جز این ندارند که یا جسم و روح خویش را بفروشند و یا اینکه برای فرار از سرنوشت گریزناپذیر، مرگ را با آغوشی باز استقبال کنند<sup>۷</sup>.

۴- این مبارزه در آثار نویسندگان مسیحی قرن بیست چون George Bernanos و Paul Claudel نیز بچشم میخورد. قهرمانان کتابهای این نویسندگان در عین حال که از ایمانی قوی برخوردارند، نمایشگر یأس و ناامیدی قرن بیست نیز می‌باشند.

۵- Pirandello

۶- ژان آنوی چندسال قبل از ژان پل سارتر، جنبه‌هایی از مکتب اگزیستانسیالیسم را در آثار خود آورده است. کتاب «دختر وحشی» و «آنتی‌گون» به نمایشنامه «دستهای آلوده»



از نظر آنتی گون زندگی کردن بمثابه خود را به پستی‌ها آلودن و به جوهر انسانیت خیانت کردن است. این شاهزاده خانم سرسخت که پاکی دوران کودکی را در وجود خویش حفظ کرده است، آزادی را در نپذیرفتن زندگی و رد کردن آن می‌داند. دشمن آنتی گون خود زندگی است و او به این زندگی «نه» می‌گوید. انتقاد وی به طرز فکر کرنون اینست که وی بخدمت زندگی کمر بسته و با آن سازش کرده است و می‌کوشد آزار کمتری بآن برساند. و ما می‌دانیم که ژان انوی با همه کوششی که برای سازش<sup>۷</sup> با زندگی می‌کند، موفق نمی‌شود کاملاً طعم تلخ یاس و ناامیدی را از درون خود بزدايد و او چه بخواهد و چه نخواهد این یاس که ریشه عمیقش را باید در دوران کودکی نویسنده جستجو کرد، از خلال سخنان قهرمانان نمایشنامه‌اش احساس می‌شود. اینجاست که ما برخلاف میل باطنی ژان-آنوی که کوشش بسیاری برای پنهان داشتن جزئیات زندگی خصوصی خویش دارد، افکار باطنی وی را از دهان یکی از قهرمانان می‌شنویم. در نمایشنامه ارتجاعی عاشق<sup>۸</sup> در گفتگویی که بین کشیش و ژنرال می‌گذرد،

### → رتال جامع علوم انسانی

ژان پل سارتر، بی‌شبهت نیست. موضوع اصلی این هر سه نمایشنامه‌ها می‌توان سرنوشت رقت‌بار انسانی دانست که ناگزیر و متعهد بزندگی کردن با سایر انسانهاست. این سرنوشت از آن جهت عبرت‌انگیز است که اگر ما انسان را کم‌وبیش آزاد بدانیم، بطوریکه بتواند خود و خویشتر را انتخاب کند، بمحض اینکه در تماس با دیگری قرار می‌گیرد، آزادی گرانبهایش محدود می‌شود. و اغلب به مرحله‌ای می‌رسد که می‌توان عملاً این آزادی را از دست رفته بشمار آورد. (Serge Radine «Anouilh, Lenormand, Salacrou,» éditions Trois Collies :)

۷- کوشش آنوی برای قبول زندگی آنطور که هست در دو نمایشنامه «دختر وحشی» و

«آنتی گون» به ترتیب از خلال کوششهای هارتمن و کرنون احساس می‌شود.

۸- L'Hurluberlu ou le réactionnaire amoureux صفحه ۴۷ چاپ

La Table Rande ، سال ۱۹۵۹ .



انوی پرده از راز قدیم برمی دارد. ژنرال در جواب کشیش که درباره رفتار رسوای وی از او توضیح می خواهد و تصور می کند که همه پستی های ژنرال از کینه وی ناشی می شود، می گوید: «پدر، این احساس کینه نیست، احساس رنج است؛ نیم قرن است که رنج می برم و این رنج دارد خیلی طولانی می شود. هنگامی که بچه بودم این مسأله را طور دیگری دیده بودم. از آن زمان تاکنون از بار این ناراحتی نجات نیافته ام.»

روح کودک در دنیایی پاک و روشن و شفاف سیر می کند که در آن از غبار زشتیها و آلودگیها اثری نیست. آنوقت هنگامیکه بزرگ می شود، جز زشتیها و آلودگیها چیزی در برابر ندارد. بقول سنت اگزوپری<sup>۹</sup> وارد دنیای بزرگترها می شود که دنیای ارقام<sup>۱۰</sup> است و ظواهر و مادیات، یعنی خلای برای روح و احساس و دردی عمیق در سوك پاکی و صفا. آنتی گون که هنوز بمفهوم عمیق کلمه، کودک مانده است، دنیا را بهمان کمال زیبایی دوران کودکی خویش طلب می کند و بهیچوجه حاضر نیست ذره ای از توقع خود بکاهد یا بعبارت دیگر یا دروغ و فریب دنیای بزرگترها بسازد برای اینکه بتواند باصطلاح آنها خوشبخت زندگی کند. او نه بخاطر برادرش پولی نیس<sup>۱۱</sup> میمیرد و نه برای اینکه از اصل اخلاقی خاصی پیروی کرده باشد. حتی از نظر کلی مرگ او بخاطر هیچ است. آنتی گون چون ترز<sup>۱۲</sup> از گذشته خویش نمی گریزد. او از آینده ای که خواهد ناخواه آلوده بگناه خواهد بود، می گریزد. بدین علت با زندگی قطع رابطه می کند که بیگناهی کودکی اش را نبازد. و چون بر این دنیای بیهوده اعتراض دارد، تن به مرگ می دهد تا بکام این بیهودگی فرو نرود و جزیی از آن نگردد.

۱۰. le petit prinه بخش چهارم.

۹. Saint - Exupéry

۱۲. Thérèse

۱۱. Polyice



در تآثر انوی بطور کلی سه دسته قهرمان بچشم می‌خورند که هر کدام در برابر زندگی روش خاصی را دنبال می‌کنند: پدر، شخص خردمند و تجربه‌دیده و کودک. پدر کسی است که در ناپاکیها غرق می‌شود و با فریب و ریای زندگی همدست است. شخص خردمند آنکسی است که زندگی را آنطور که هست می‌پذیرد. و کودک در برابر زندگی ایستادگی می‌کند و سر تسلیم فرود نمی‌آورد. در نمایشنامه «آنتی گون» کرئون گاه نقش پدر و اغلب نقش خردمند را بازی می‌کند. در نمایشنامه «دختر وحشی» این سه دسته کاملاً مشخص شده‌اند: آقای تارد پدراست و هارتمن خردمند و ترز نیز کودک. نقش عصیانگر را کودک برعهده دارد و او نیز بیان‌کننده اضطراب عمیق روشن بنیان قرن بیست می‌باشد.

اما این اضطراب که در آثار سایر نویسندگان قرن بیست رنگ کاملاً فلسفی دارد، در آثار انوی بصورتی ساده بیان می‌شود. نمایشنامه‌های انوی فلسفی نیست و نویسنده خود نیز بهیچوجه چنین ادعایی ندارد. تنها کار انوی بروی صحنه آوردن اضطراب اولیه بشر می‌باشد که در هر نمایشنامه بصورتی جلوه‌گر می‌شود و تمام وقایع بعدی را در بر می‌گیرد. در دو نمایشنامه مورد بحث، این اضطراب در مبارزه درون قهرمان کتاب پرورانده می‌شود. این اضطراب در کتاب «آنتی گون» بصورت بیداری آنتی گون در مقابل بیهودگی دنیا و آگاهی وی درباره سستی ارزشها بروز می‌کند و در جریان عکس‌العمل شدید این شاهزاده خانم در برابر تهدیدها، تطمیع‌ها، پندها و خواهش‌های کرئون پرورانده می‌شود و در کتاب «دختر وحشی» از خلال آگاهی تدریجی ترز با واقعیتی ظاهراً ساده: اینکه او و فلوران بدو دنیای بیگانه از یکدیگر تعلق دارند.

تمام انتریگ کتاب «دختر وحشی» را همین موضوع تشکیل می‌دهد.



همه داستان در اطراف ترز دور می‌زند و درد درونی او . این درد بر اثر روبروشدن با واقعیت ایجاد می‌شود که بتدریج عمق می‌گیرد و شدت پیدا می‌کند تا اینکه سراسر وجود ترز را در بر می‌گیرد و راهی بسوی نجات برایش باقی نمی‌گذارد . همانطور که آنتی‌گون نامزد مورد علاقه‌اش را رها می‌کند و بسوی مرگ می‌رود ترز نیز مرد محبوبش را ترك می‌کند و بدنبال سرنوشتی نامعلوم و تیره راه می‌سپارد .

ترز که دختری نوازنده ، در کافه محقری است ، در کنار پدر الکلی و مادر آلوده دامن زندگی می‌کند . معشوق مادرش گوستا که بدو نیز چشم دارد ، نوازنده پیانو در همان کافه است . و ژانت دختری سطحی و مبتذل که همکار او است ، در واقع تنها دوست او بشمار می‌آید . در چنین محیطی آلوده و پست ترز پاکی و صفای باطنش را حفظ کرده است . تا اینکه در زندگی‌اش معجزه‌ای رخ می‌دهد . موسیقی‌دان جوان و ثروتمندی بنام فلوران فرانس که ثروت زیاد او را فاسد نکرده است ، دل‌باخته ترز می‌شود و می‌خواهد با او ازدواج کند . ترز نیز دل در گرو محبت فلوران دارد و به‌آینده با دلی لبریز از شوق و امید چشم دوخته است .

بنابراین هنگامیکه فلوران برای همراه بردن ترز به کافه می‌آید ، ترز از آرامش کامل روحی برخوردار است . بدون چشمداشت به ثروت یا موقعیت فلوران او را دوست دارد و حتی در بند این نیست که فلوران با او ازدواج می‌کند یا نه . تا این لحظه ترز دختر است خوشحال و راضی که عشق واقعی را یافته و بمرد دلخواه دل بسته است . این عشق هم بزنگی او مفهومی می‌بخشد و هم برای او راهی است بسوی رستگاری . اولین صحنه‌های پرده اول نمایشنامه شاهد این ادعاست . ناباوریهای ژانت و سفارش‌های باصطلاح دلسوزانه وی باعث خنده ترز می‌شود . ایمان باین



عشق در دل ترز بی‌انتهاست و او عاشق‌تر از آنست که قدر لحظات سرشار از محبتی عمیق را نشناسد. و بجزئیات بی‌اهمیت و مادی زندگی توجه داشته باشد. تا زمانی که هارتمن از او بازجویی نکرده‌است و حتی در همان آن نیز ترز دربارهٔ عشق خود به فلوران هیچگونه تردیدی ندارد. اما دیگران هم هستند که تماس با آنها و یا برخورد با عقاید آنها اجتناب‌ناپذیر است. ترز دل‌باخته و آرام پس از نصایح سوداگرانه ژانت، بازجویی دقیق و اضطراب‌آور هارتمن، پیشداوریها و تهدیدهای شدید گوستا و سرانجام پیشنهادهای پست و کثیف پدر و مادر، بمرجود ناآرام و نگران مبدل می‌شود که با واقعیتی تلخ آشنا شده‌است. زندگی از این پس درگیری با این واقعیت دردناک است یعنی مبارزهٔ وی با موانعی که در راه رسیدن وی بخوشبختی ایجاد می‌شود. نباید تصور کرد که ترز خود این موانع را برمی‌انگیزد. او هم مثل آنتی‌گون نمی‌تواند بعد از روبروشدن با واقعیت آرام بگیرد. نگرانی و اضطراب این هر دو دخترِ فکرِ انوی اضطرابی خیالی نیست بلکه روشنگر اضطرابِ نسل جدید درآشفته بازار قرن بیست‌است. این اضطراب بازگوی احساسات و طرز فکر نویسنده نسبت به واقعیتِ دردناک و کثیفِ زندگی است که در کتاب «دختر وحشی» بصورت پیشنهادهای پلید پدر، در ترز تجلی می‌کند و در «آنتی‌گون» بصورت حقایق تلخ و دردناکی که کرئون بخاطر نجات خواهرزاده پرده از روی آن برمی‌دارد.

واقعیتی که ترز در نخستین بخش نمایشنامه با آن آشنا می‌شود، اینست که او و فلوران بدو دنیای بیگانه از یکدیگر تعلق دارند. دو دنیایی که در برابر یکدیگر قرار گرفته‌اند و از ماهیت و واقعیت هم بی‌خبرند: دنیای مردم ثروتمند و مردم فقیر. اشتباه فلوران و ترز اینست که تصور



می‌کنند می‌توانند با دو گذشته کاملاً متفاوت و دو زندگی متضاد ، طرح پیوند تازه‌ای را بریزند و دو دنیای آشتی‌ناپذیر را با هم سازش دهند . در پرده اول ما در دنیای ترز هستیم . فلوران وارد این محیط می‌شود و بتدریج از خلال رفتار و گفتار اطرافیان ترز بابتدال این محیط آشنا می‌شود . در پرده دوم ترز وارد خانه فلوران یا وارد دنیای مردم ثروتمند می‌شود و می‌کوشد خود را با آن محیط تطبیق دهد . در پرده سوم که ترز لباس سفید عروسی را بپوشد ، يك لحظه تصور می‌کند که بکمال مطلوب خود نزدیک شده‌است .

در هر يك از این سه پرده با جنبه خاصی از این تراژدی روبرو می‌شویم . در پرده اول شاهد پیدایش اضطرابِ درونی ترز هستیم . ژانت ، گوستا ، خانم و آقای تارد و هارتمن هر يك بزبان خود به ترز می‌فهمانند که چه فاصله عمیقی او را از فلوران جدا می‌کند . بروز این احساس تدریجی است . اما لحظه‌ای فرا می‌رسد که ترز دوان دوان بسوی فلوران می‌رود تا از او خواهش کند که او را از این محیط آلوده ، جایکه تنها عشق به پول حکم فرماست ، دور کند . این اولین کوشش ترز برای فرار از محیط مردم فقیر است و پناه بردن بدنیای مردم ثروتمند . در این لحظه خاص ترز تصور می‌کند که فلوران می‌تواند او را بدنیای بظاهر روشن و گرم مردم ثروتمند ببرد و از همه مهمتر اینکه او را از خطر آلوده شدن به پستی‌ها محافظت کند و شاید اگر صحنه پرت کردن اسکناس‌ها بروی زمین پیش نمی‌آمد ، ترز به اشتباه خود واقف نمی‌شد . اما با حرکت غیر منتظره آخر صحنه و زانوزدن و جمع کردن اسکناس‌ها ، ترز که می‌خواست با گذشته خود قطع رابطه کند ، دوباره آگاه‌تر با ضمیر روشن‌تر و بهمان اندازه هم نگران‌تر و بدبین‌تر بدنیای آشفته خود باز می‌گردد . در این



مرحله نسبت به فلوران احساس کینه می کند و در خود احساس کاملاً تازه ای می یابد که تا بحال با آن روبرو نشده بود. این همان عصیان است که لحظه به لحظه آشکارتر و شدیدتر می شود و با همه کوششی که ترز برای غلبه بر آن دارد، از بین نمی رود. از همین لحظه که ترز بیگناهی و بی خبری اولیه اش را از دست می دهد، خوشبختی اش نیز از دست می رود. هر چند به زمین افکندن پول نفرین شده که مظهر جدایی میان دو دنیای فقیر و غنی است، می بایست نشانه از بین رفتن بدبختی باشد، اما حرکت آخر ترز نشان می دهد که در خارج شدن از دنیای فقر نجاتی برای او متصور نیست. در پرده دوم ترز آگاه و نگران می کوشد تا فاصله عمیقی که بین او و دنیای فلوران وجود دارد آشکارتر به فلوران بنمایاند و شاید خود نیز آنرا روشن تر احساس کند. فراخواندن پدر و وادار کردن او به حرکاتی که باعث شرمساری ترز می شود، در واقع کوششی در این زمینه است. حضور آقای تارد در خانه فلوران بطور ضمنی تضاد عمیق دو دنیای بیگانه از یکدیگر را نشان می دهد. نفع طلبی و خبث طینت تارد و بزرگواری و گذشت و عواطف انسانی فلوران، انوی را در این نمایشنامه تا حدی مدافع طبقه مرفه اروپایی قلمداد می کند. واقعیتی که ترز در پرده اول بآن آشنا شده بود، این بار بی پرده ظاهر می شود. ترز بیش از پیش متوجه نکته ها و مسائلی می شود که تا بحال بآن توجهی نداشته است. پس از چند روز اقامت در خانه فلوران بهتر به فقر کامل خود در برابر غنای کامل فلوران پی می برد. در این خانه نسبت به همه چیز حتی اشیاء احساس بیگانگی می کند. متوجه می شود که این فقر مادی چه کمبودهای عمیقی را موجب شده است. متوجه می شود که بیگناهی او و آن بی آلاشی که فلوران



و هارتمن تصور می‌کردند در وجودش می‌بینند<sup>۱۳</sup>، همه و همه دروغ بوده‌است چشم‌ها را باز می‌کند و می‌بیند که دنیای واقعی اطراف او چه دنیای وحشتناکی است پر از خاطراتِ نفرت‌انگیز و پردرد. متوجه می‌شود که نمی‌تواند با هیچ کوششی از بدبختی‌های گذشته جدا شود، چون این بدبختی «چون روپوشی خون‌چکان جابجا به پوست بدن انسان می‌چسبد»<sup>۱۴</sup> سرانجام پی می‌برد که هیچ نیروی حتی نیروی عشق نمی‌تواند بر این گذشته تلخ چاره‌ای بیابد. و اینجا است که ترز از فلوران می‌گریزد و بعبارت بهتر فلوران دیگر نمی‌تواند احساسات او را درک کند و بهمین سبب نیز راهی برای نجات پیدا نمی‌کند و حیرت‌زده و سرگردان باقی می‌ماند. نباید از نظر دور داشت که در سراسر نمایشنامه هر بار که ترز بقول خود «عصیان خویش چنگ می‌اندازد»<sup>۱۵</sup> و در خاطرات بدبختی‌های گذشته خویش فرو می‌رود، فلوران از او دورتر و دورتر می‌شود در سراسر نمایشنامه تقریباً هیچ مرحله‌ای نیست که فلوران توانسته باشد تا اندازه‌ای احساسات ترز را درک کند. این شخص که به ظاهر از همه استعدادها، سجایا و مزایای زندگی برخوردار است، بقول گابریل مارسل<sup>۱۶</sup> «فاقد واقعیت می‌باشد» و بهمین دلیل نیز با زندگی واقعی و آنچه در آن می‌گذرد بیگانه‌است. در این خانه ظاهراً هارتمن تنها کسی است که مفهوم سخنان ترز و رفتار وی را درک می‌کند.

۱۳- La Sauvage صفحه ۱۳۹ پرده دوم Université Livre de poche

۱۴- La Sauvage پرده دوم صفحه ۱۲۸ .

۱۵- دختر وحشی، صفحه ۱۲۸ .

۱۶- مقاله Gabriel Marcel درباره «دختر وحشی» در شماره ۲۱ ژانویه ۱۹۳۸



در جریان همین پرده بحثی درباره مفهوم زندگی و خوشبختی بین ترز و هارتمن در می‌گیرد. ترز در ضمن این بحث همه نفرت و بدبینی و ناراحتی خود را یکجا بزبان می‌آورد و خوشبختی را رد می‌کند. شبیه این بحث را بطور کامل‌تر و مفصل‌تر در کتاب «آنتی گون» داریم. شاید این دو قسمت همراه با صفحاتی از پرده سوم، جایی که ترز اساس و مفهوم زندگی مردم غنی و فقیر را تجزیه و تحلیل و نوع خوشبختی مردم غنی را توجیه می‌کند، جزو اساسی‌ترین و در عین حال ناامیدانه‌ترین بخش این دو نمایشنامه باشد. آنتی گون دو سال<sup>۱۷</sup> بعد همان جوابی را به کرئون می‌دهد که ترز به هارتمن داده است: «شما با این خوشبختی‌تان از هر چه خوشبختی است بیزارم می‌کنید! با زندگی‌تان که باید بهر قیمتی که باشد دوستش داشت. مانند سگ‌هایی که هر چه بدستشان می‌رسد بدهان می‌برند. و اگر انسان متوقع و کامل‌پسند نباشد، همین موفقیت کوچک برای تمام عمر»<sup>۱۸</sup> و ترز در جواب هارتمن که او را به زندگی کردن و ادامه دنیای عاشقانه‌اش تشویق می‌کند، می‌گوید: «شما همه با این خوشبختی‌تان دل مرا بهم می‌زنید، گویی جز خوشبختی چیزی در روی زمین وجود ندارد. بسیار خوب، باشد. من می‌خواهم از خوشبختی فرار کنم بسیار خوب، باشد من نمی‌خواهم زنده بچنگ خوشبختی بیفتم.»<sup>۱۹</sup> آنتی گون که همه چیز را کامل می‌خواهد راضی نمی‌شود سهم ناچیزی از خوشبختی را به قیمت دروغ و فریب و ریا بدست بیاورد: «آنتی گون باید مثل سایرین چه بیچارگی‌ها و

۱۷- نمایشنامه «دختر وحشی» در سال ۱۹۳۸ روی صحنه آمد و «آنتی گون» در سال

۱۹۴۰.

۱۸- «آنتی گون» ترجمه نگارنده صفحه ۸۵ چاپ انتشارات جوانه، تهران ۱۳۴۶.

۱۹- «دختر وحشی» صفحه ۱۱۵.



ناراحتی‌هایی را تحمل کند تا اینکه سهم ناچیز خوشبختی خود را با دندانهایش بکند؟ بگویید، به چه کسی دروغ بگویید، به که لبخند بزند، خود را به چه کسی بفروشد؟ چه کسی را بگذارد جان بسپرد، درحالیکه بی‌اعتنا دیده بسویی دیگر می‌دوزد؟<sup>۲۰</sup> آنتی‌گون نمی‌خواهد به «امید کثیف و گول‌زننده» امثال کرئون دل بندد و ترز آن خوشبختی که هارتمن در برابر او متجسم می‌کند، «خوشبختی کثیفی می‌داند» و تصور می‌کند که انسان باید خیلی بی‌احساس و کودن باشد تا بتواند مثل مردم غنی خوشبخت باشد: «چیزی که در این راه لازمست، اینست که انسان هیچگاه فکر نکند که کسان دیگری هم هستند که زندگی می‌کنند، مبارزه می‌کنند و می‌میرند...»<sup>۲۱</sup> این هردو قهرمان محبوب انوی کامل‌پسند و متوقع در جستجوی کمال مطلوبی هستند که رسیدن بآن در دنیای واقعی امکان ندارد. اما با این همه، در لجاجت و سماجت خود پافشاری می‌کنند و همچنان کودک می‌مانند که به هیچ‌روی صلاح‌اندیشی و تجربه اشخاصی چون کرئون و هارتمن در آنها مؤثر نمی‌افتد.

این بن‌بستی که ترز و آنتی‌گون بدان می‌رسند، نمی‌توان نتیجه کلی تفکر نویسنده درباره مفهوم زندگی و خوشبختی دانست چون کرئون و هارتمن هم وجود دارند. آنها هم با تلخی‌ها و دردها آشنا بوده‌اند، مبارزه کرده‌اند و سرانجام راهی برگزیده‌اند که از نظر خودشان عاقلانه بوده‌است. این دو نفر خوشبختی را تحقیر نمی‌کنند، چون از آن مفهوم دیگری در ذهن دارند و فکر می‌کنند که قبل از هر چیز باید زندگی کرد و با نهایت صراحت فریاد می‌زنند که شاید «زندگی همان خوشبختی باشد» انعطاف

۲۱- «دختر وحشی» پرده سوم صفحه ۱۸۳.

۲۰- «آنتی‌گون» ترجمه نگارنده صفحه ۸۲.



به پاك مطلق را منطقی نمی‌شمارند و می‌کوشند زندگی را بشناسند و آنرا آنطور که هست بپذیرند. در پردهٔ دوم نمایشنامه هارتمن فرصتی نمی‌یابد تا برای ترز از گذشتهٔ خود صحبت بدارد، اما در پردهٔ آخر نمایش ضمن تحسین عصیان ترز از عصیان فروخورده شده‌اش پرده برمی‌دارد. اما ترئون برای نرم کردن آنتی‌گون و بازگرداندن وی بسوی زندگی پا را از این هم فراتر می‌گذارد. از ذکر جزئیات فروگذار نمی‌کند. او هم مثل هارتمن بسا در وجود آنتی‌گون، عصیانِ دوران جوانی را می‌یابد و سخنان آنتی‌گون را تحسین می‌کند. آنگاه با لحنی پدرانانه می‌کوشد تا مفهوم زندگی را برای آنتی‌گون تشریح کند: «زندگی آنطور که تو تصور می‌کنی نیست. زندگی به آبی می‌ماند که جوانها بی‌آنکه متوجه باشند، می‌گذارند از لابلای انگشتانشان جاری شده و بهدر رود. دستهایت را ببند. آنرا نگاهدار... زندگی کتابیست که دوستش داریم، کودکی است که در کنارمان بازی می‌کند، نیمکتی است که شبها جلو خانه بروی آن استراحت می‌کنیم.»<sup>۲۲</sup> اما اگر آنتی‌گون و ترز هیچکدام تسلیم خود کرئون و هارتمن نمی‌شوند، باین دلیل است که خود نویسنده نتوانسته است از این دو راه یکی را انتخاب کند. چون در واقع راه انتخابی وجود ندارد. اسالی و ترزِ مفرور و عصیانگر که گرفتار ابتدال است و از آن می‌گریزد، تحت تأثیر نیروی عشق با مشاهدهٔ چند قطره اشکی که فلوران بچشم می‌آورد، بار دیگر می‌کوشد تا بتواند خود را با زندگی فلوران تطبیق دهد. بار دیگر با کوشش و شاید بتوان گفت فداکاری، با گذشته قطع رابطه می‌کند، پدر را می‌فرستد و خود با تصمیمی قاطع زندگی تازه‌ای را شروع می‌کند.



کوشش فوق‌العاده ترز برای دوباره ساختن دنیای مطلوب پرده سوم نمایشنامه را می‌سازد این کوشش آنقدر صمیمانه است که تامدتی امر بر خودِ ترز نیز مشتبه می‌شود. ترز بدون احساس ناراحتی بسخنان خاله و خواهر فلوران که هر کدام ممکن بود عصیانِ خاموشِ وی را شعله‌ور سازند، گوش فرا می‌دهد خوشبختیِ سرد و بی‌تحرک آنها را می‌پذیرد. بدون احساس رنج باهارتمن درباره واقعت خوشبختیِ مردم غنی صحبت می‌کند. لباس گرانبخت عروسی تا مدتی بر قامتش سنگینی نمی‌کند. اما دیری نمی‌گذرد که دیوار جدایی که به معجزه عشق از بین رفته بود، بار دیگر برپا می‌شود. در این پرده، ترز هشیار و آماده، اما آرام است. حالت تسلیم از خلال گفته‌های وی احساس می‌شود. اما نمی‌تواند آن خوشبختی را که فلوران و امثال او، بوی ارزانی داشته‌اند، بپذیرد. از نظر ترز وارد شدن در آرامش و رفاه خوشبختی مردم غنی، همان بخواب رفتن و جدانست. مردم غنی بیشتر به سایه‌هایی خوشبخت شباهت دارند تا به زنده‌ها. نه دیگر خونی در رگهای آنها جریان دارد و نه از آنها صدای فریادی بگوش می‌رسد و نه اینکه اشکی می‌ریزد و «کمی مثل اینست که مرده باشند»<sup>۲۳</sup> چگونه ترز می‌تواند در این محیط غیر انسانی زندگی کند و دم برنیاورد؟ همین واقعت‌ها در استقامت او تزلزل پیش می‌آورد که با آمدن پدر و بعد از آن گوستا باوج می‌رسد. ترز خیلی کوشش می‌کند که در برخورد با لئونتین شاگرد خیاط ضعیف و رنگ‌پریده دچار احساسات تند و در نتیجه عصیان نشود. اما هنگامیکه پدر از ناراحتی گوستا و اشک ریختن او بروی روپوش ساتن قرمز و یلون ترز صحبت می‌کند، «اسب سیاه مفرور» درونش سرکشی از سر می‌گیرد و ترز از حالت آرامش قبلی



که چیزی جز بی‌تفاوتی و بی‌احساسی نبوده، خارج می‌شود. بار دیگر با خویشتن و دیگران مباحثه را آغاز می‌کند. چون بحثی که با گوستا دارد، در واقع جدالی درونی با خویشتن خودش می‌باشد. در این مرحله از نمایشنامه ترز کاملاً از دو دنیای مردم فقیر و مردم غنی اطلاع دارد و در هیچکدام نوری از امید نمی‌بیند. معهدا با گوستا بحث می‌کند، او را تحقیر می‌کند، کوچک و خوار می‌شمارد، با او می‌فهماند که عدالت او کینه اوست «کینه شخص ناموفق و شکست خورده نسبت به آنچه زیباتر و موفق‌تر از اوست» و سرانجام او را متقاعد می‌کند که «اگر تصور کرده‌است که «بدبختی و بدشانسی و کثافت آنها عناوین اصیل زادگی هستند»<sup>۲۴</sup>، دچار اشتباه شده‌است. می‌کوشد تا با نیروی عشق، دیگر به گوستا و پدر، یعنی به گذشته و به دنیای مردم فقیر فکر نکند و در این زمینه تلاشی نومیدانه و بی‌ثمر دارد. چون گذشته نیرومندتر از همیشه، بر او غالب می‌شود و ترز بی‌سروصدا از «خانه خوشبختی» می‌گریزد و به دنیایی برمی‌گردد که بآنهام چندان اعتقادی ندارد ولی بهر حال متعلق بآنهاست.

در این مرحله برای ترز انتخابی وجود ندارد. او آلودگی فقر و خوشبختی سرد و بی‌احساس هر دو را رد می‌کند هم از فلورانی که دوستش می‌دارد و هم از گوستایی که بدو بی‌علاقه‌است، دور می‌شود. پیراهن سفید عروسی مظهر رؤیای تحقق‌ناپذیر ترز روی صحنه باقی می‌ماند و او هنگام رفتن دستی نوازش‌آمیز بر آن پیراهن می‌کشد. خانه غرق در روشنایی موهوم را ترک می‌کند تا در ظلمت واقعیتی عریان فرو رود، گویی به ندایی مبهم پاسخ می‌گوید.

ترز مخلوقی است در جستجوی کمال که به گذشته، به امید، به سازش



با زندگی، به خوشبختی، به محیط تاریک مردم فقیر و خانه روشن مردم ثروتمند «نه» می‌گوید. پس خوشبختی را در کجا می‌تواند بیابد؟ و یا اصلاً این خوشبختی را خواهد یافت؟ آخرین جملات نمایشنامه نشان می‌دهد بیداری و آگاهی وجدان، مرگ امید است. ترز بعد از اینکه اطمینان پیدا کرد که نمی‌تواند در دنیای مردم خوشبخت زندگی کند، به میان مردم شکنجه‌دیده و شرم‌زده بمیان رنجها و زشتیهای زندگی باز می‌گردد. هوبرژین بو<sup>۲۵</sup> در اثری که تجلیل از نمایشنامه‌های آنوی اختصاص داده است، می‌نویسد که هیچ استدلالی نمی‌تواند ترز را از تضادهایی که او را می‌آزارد، نجات دهد و یا اینکه شرم‌زدگی وی را بصورت فروتنی درآورد. او عقیده دارد که تنها يك قدرت در این دنیا می‌تواند بیگناهی اولیه ترز را به‌وی بازگرداند و آنهم قدرت معجزه‌گر عشق است منتهی عشقی آگاه، عشقی روشن و عمیق، نه عشق کسی مثل فلوران که بی‌تجربه‌تر از آنست که در دنیای درون ترز راهی پیدا کند. اما این کدامین قدرت است که یارای برابری با بیداری وجدان را داشته باشد. و آیا آن کسی که یکبار با واقعیت روبرو شد، دیگر برایش زندگی کردن امکان دارد؟

رتال جامع علوم انسانی